



روایتی از فعالیت‌ها و اثرگذاری خانم خیرالنساء صدخروی در راه اندازی یکی از هسته‌های پیشرفت دفاع مردمی در دهه ۶۰

خیرالنساء سلول بنیادی روستا

بیشتر وقت‌ها وقتی حرف از پیشرفت می‌زنیم، ناخودآگاه ذهن مان شرمی خورد سمت اختراع یک وسیله کاربردی یا راه‌اندازی کارخانه‌ای با تولیدات باکیفیت یا کشف یک داروی خاص برای یک بیماری صعب‌العلاج یا پرتاب یک ماهواره و از این قسم چیزها؛ اما من در این یادداشت می‌خواهم شما را ببرم به دل روستایی به اسم صدخرو در دهه ۶۰. روستایی که حرکت خودجوش مردم آن روستا به‌ویژه زنانش نمایی متفاوت از یک پیشرفت را به ما نشان می‌دهد. حرکتی روبه‌جلو از زنان یک روستا که توانستند در برهه حساس و سرنوشت‌ساز جنگ، با یک کنش‌گری موفق زنانه، بخشی از نیاز کشور را برطرف کنند و امید را به دل‌های مردم کشورشان بازگردانند. حرکتی منسجم که اگرچه شاید در ظاهر ساده به نظر بیاید اما در واقع تک‌تک این فعالیت‌ها در تاریخ کشور ما اثری داشت به‌اندازه شعاع جهانی. این حرکت به فرماندهی یک زن رقم خورد که در واقع هسته پیشرفت این کار جهادی بود؛ زنی به اسم خیرالنساء.

رو یک نصیحتی کن شاید حرف تو رو گوش بگیره!» یکی از مهمان‌ها با خنده‌ای ریز رو به خیرالنساء می‌گوید: «شما اصلاً حالتون همیشه چی می‌خورید؟ خاب در یکی از خونه‌هاتون رو، رو به خیابون باز

نشسته‌اند سر سفره. کسی در خانه را می‌زند. از توی حیاط پیرزنی گریه‌کنان وارد می‌شود. حاج عباس و خیرالنساء از جایشان بلند می‌شوند. چند دقیقه بعد خیرالنساء برمی‌گردد و با رویی خندان رو به مهمان‌های سر سفره‌اش می‌گوید: «مشغول باشید غذاتون رو بخورید. با حاجی کار داره!» صدای پیرزن همسایه که با حاج عباس حرف می‌زند تا توی خانه می‌آید: «حاجی خدا خیرت بده! بیا این پسر

سمانه آتیه‌دوست
نویسنده